

راهبردهای تربیتی از دیدگاه قرآن

* نبی الله صدری فر

* سید ابوالقاسم موسوی

چکیده

قرآن به عنوان کتاب آسمانی و معجزه جاوید برای تربیت و هدایت بشر نازل شده است با توجه به همین اصل اساسی (هدایت گری) قرآن، در این مقاله با مطالعه در آیات قرآن راهبردها و شیوه های تربیتی از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار گرفته شده. و به سه راهبرد کلی تقسیم شده که می توان تقسیمات دیگری در این خصوص انجام داد. این مقاله، راهبرد تربیتی را در سه مقوله تحلیل و بررسی می نماید. یک: راهبرد شناختی بینشی؛ در این راهبرد به آیاتی پرداخته شده که در هدف آنها شناختن مبدا، معاد و چرایی خلقت انسان مورد نظر است. و با ارجاع انسان به تعقل و تفکر، یاد معاد، تذکر به نعمت های الهی و عبرت آموزی به این شناخت و بینش می پردازد. راهبرد دوم راهبرد گرایشی است. این راهبرد به آن دسته از گزاره های قرآنی پرداخته شده که میل به عمل را در انسان شعله ور می نماید. از جمله راهکارهای این شیوه می توان به: پرورش ایمان، پرورش محبت، توبه و انذار و تبشیر و پاداش و تنبیه اشاره نمود. راهبرد سوم که در آیات قرآن بدان پرداخته شده راهبردهای رفتاری است که در واقع به شیوه عملی سعی در هدایت متریان می شود. از جمله: ارائه الگوی اخلاقی تربیتی در عمل، اسوه سازی، تعظیم شخصیت متربی، تذکر، آزمایش و ابتلا پرداخته شده است.

کلیدواژه ها: راهبرد، بینش، گرایش، رفتار.

* عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور.

* پژوهشگر پژوهشکده آستان قدس رضوی.

مقدمه

قرآن، کتاب آسمانی و معجزه جاوید است و هدف اصلی آن، هدایت بشر به سوی کمال. دستورات کامل تربیتی را می‌توان از آن کشف کرد، به کار بست و نتیجه گرفت. این کار به همت و تلاش، نیازمند است. همان‌گونه که از دستورات فقهی آن به صورت مدون بحث می‌شود، دستورات تربیتی و اخلاقی آن نیز باید استخراج و تحلیل شود تا به پختگی و کمال برسد و با کشف رازهای نهفته در آیات الهی، اهمیت آن دو چندان شود. این شیوه بر خلاف روش کسانی است که تحت تأثیر مکاتب روان‌شناسی و علوم تربیتی غرب قرار گرفته‌اند و هر آنچه آن‌ها بیان می‌کنند به طور مطلق می‌پذیرند. این عده برای عدم نیاز به قرآن در اثبات نظریه‌های تربیتی، به وحيانی بودن آن اشاره کرده، از گرفتن الگوهای صحیح در این کتاب، خودداری می‌کنند؛ که در جای خود، قابل بحث و نقد است. بی‌تردید مکتب آسمانی اسلام، بیانگر برترین آموزه‌ها در عرصه تربیت انسان‌ها است. تعالیم الهی، مربیان موفق و نتایج درخشانی که در این میدان به جلوه آمده‌اند، تماماً تأییداتی محکم بر این سخن هستند. اما سؤال اساسی، این است که در مواجهه با این کتاب برای رسیدن به اهداف والای دستورات تربیتی، کدام گزاره‌ها را باید مورد توجه قرار داد تا به موفقیت دست یافت و پیشروان راه انبیا و مربیان جامعه اسلامی بتوانند با به کارگیری آن راه‌ها در پیشبرد حرکت انبیا به موفقیت دست یابند؟ می‌خواهیم در مکتب قرآن، زانو بزنیم و مهم‌ترین شیوه‌های تربیت افراد را از آن فراگیریم و آن‌گاه در مقام عمل نیز این شیوه‌ها را به کار گرفته و خود (و دیگران) را به اخلاق اسلامی و به آداب الهی متخلّق سازیم. روش تحقیق در مسأله مورد بحث، تحلیلی و توصیفی می‌باشد.

۱. بررسی‌های مفهومی

معنای راهبرد

راهنبرد در لغت یعنی «سیاست گذاری» (صدری افشار، ۱۳۸۱، ص ۹۵) و شیوه عمل در موقعیت خاص و در اصطلاح به معنای: «آمادگی و برنامه ریزی بلندمدت و گسترده» (رابرتسون، ۱۳۷۵، ص ۱۲۲)، «دانش یا فن بهره گیری از امکان های سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی برای تأمین بیش ترین حمایت از سیاست پیش بینی شده» (صدری افشار، ۱۳۸۱، ص ۹۵) و «برنامه ریزی و سیاست برای رسیدن به يك هدف» (انوری، ج ۱ ص ۱۹۹) است.

معنای تربیت

تربیت، از ریشه «رَبَوَ» و به معنای زیادت، فزونی، رشد و برآمدن و همچنین فزونی حجم شیء و افزایش رشد کمی آن است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ص ۲۸۳). همچنین پروردن، پروراندن، پرورش دادن و یاد دادن ادب و اخلاق به کسی و نیز پرورش بدن با انواع ورزش، از معانی تربیت شمرده شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۶۶۰۱). برخی آن را مشتق از «رَبَب» دانسته و به معنای مالکیت، اصلاح و تدبیر گرفته اند. اصل «رَب» از تربیت بوده، معنای آن، ایجاد پی در پی حالات و دگرگونی ها در شیء است تا جایی که به حد کمال برسد (اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۸۴). فیروزآبادی تربیت را با تغذیه، مرادف دانسته است (فیروزآبادی، بی تا، ص ۳۶۹). اما تربیت در اصطلاح، «فراهم کردن زمینه های تربیت برای پرورش استعداد های جسمانی، روحانی و هدایت آن ها در جهت مطلوب و جلوگیری از وقوع انحرافات و ناهنجاری ها» (اسحاقی، ۱۳۸۱، ص ۲۵) و رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای این که استعداد های نهفته انسان در جهت کمال مطلق، شکوفا شود (امینی، ۱۳۸۲، ص ۱۴). به عبارت دیگر، به فعلیت در آوردن استعداد های بالقوه درون یک شیء را تربیت گویند. بنابراین تربیت فقط درباره جاندارها (حیوان و گیاه) صادق است (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۴۳). این فراهم آوردن زمینه رشد و پرورش استعداد ها برای وصول به کمال، عملی آگاهانه است که با هدف رشد دادن، ساختن، دگرگون کردن و شکوفا نمودن استعداد های مادرزادی بشر صورت می گیرد. البته تربیت به معنی رسیدن به

رشد، هدایت به حق و کمال رسیدن به حد بلوغ و تشخیص، تزکیه نفس و اخلاق و به معنی ادب کردن هم آمده است (اسحاقی، ۱۳۸۱، ص ۱۵).

راهبرد تربیتی

راهبرد تربیتی یعنی استراتژی و سیاست‌گذاری و برنامه‌های کوتاه‌مدت و یا بلندمدت و نوع فعالیت‌های مربی برای شکوفایی و هدایت مربی. راهبردهای تربیتی، در تدوین، بیان و هدف‌دار کردن برنامه‌های تربیتی، بسیار مؤثرند. این راهبردها جهت‌گیری اساسی و اصلی برنامه‌های تربیتی انسان را به سمت دریافت‌های معنوی، هدایت می‌کند.

۲. اقسام راهبردهای تربیتی

با بررسی آیات الهی می‌توان از راهبردهای تربیتی برای رسیدن مربی به کمال مطلوب، با توجه به شخصیت وی تقسیمات متفاوتی داشت. برای انسجام بحث ما، راهبردها را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم نمود و در ذیل هر عنوان کلی، به تعدادی از راهبردها اشاره کرد. البته در عناوین کلی و آنچه تحت هر عنوان بحث می‌شود، استقرای کاملی در کار نیست و می‌توان از منظری دیگر، تقسیمات دیگری بدان افزود.

الف. راهبردهای بینشی، شناختی

آن دسته از گزاره‌های قرآنی که با آن‌ها، بینش و آگاهی عمیق نسبت به مسائل گوناگون دینی از قبیل مبدء، معاد، حقیقت دنیا و حقیقت انسان را در افراد ایجاد می‌نماید و از این راه، تحول درونی در انسان به وجود می‌آورد تا زمینه برای تغییر رفتار بیرونی انسان فراهم شود. در ادامه به برخی از این راهبردها اشاره می‌شود.

راهبرد دعوت به تعقل و تفکر

عقل در اصل، از «عقال» و در لغت به معنای طنابی است که بر پای شتر می‌بندند تا حرکت نکند (ابن منظور، ۱۴۱۶، ص ۳۲۶). از آن‌جا که نیروی خرد، انسان را از کارهای ناهنجار باز می‌دارد، این واژه درباره آن به کار رفته است. عقل در نگاه قرآن، نیرویی سالم و به دور از شهوت و غضب است که با درک حقایق و نیکی‌ها و زشتی‌ها، انسان را

به سوی نجات از جهنم و نیل به عبودیت و بهشت هدایت می‌کند (دلشاد، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۷۰). بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار گردیده است که برای همان خصیصه، از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته است و آن، عقلی است که با آن، حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر، تمیز می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۶). امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: همین اندازه در عقل و خرد تو بس که راه‌های گمراهی را از راه‌های رشد و کمال برای تو روشن می‌سازد (کلمه قصار، ۴۲۱).
تعالیمی که انبیا آورده‌اند، همه از جانب خدا بوده است: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم/۴)، بنابراین پرتوافکنی عقل، حقانیت این تعالیم را مسجل می‌کرد. از این رو، پیامبران گرامی و قبل از آن‌ها خود خدای تعالی بارها انسان‌ها را به تعقل و تفکر، دعوت کرده است و از پذیرش کورکورانه مطالب نهی فرموده است (دهقان، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵). در قرآن کریم بیش از سیصد آیه وجود دارد که انسان‌ها را به تفکر و تعقل دعوت کرده است. در این آیات، گاه هدف از تبیین و تشریح آیات را تعقل می‌داند (بقره/۲۴۲) و گاه عدم تعقل را، سرزنش می‌کند (اعراف/۱۶۹) و زمانی فقدان تعقل را علت ورود به جهنم می‌داند (ملک/۱۰). از دیگر سو، استدلال‌های فراوانی در قرآن کریم ذکر شده‌اند که به تعبیر خود قرآن، «بینات» نامیده می‌شوند. تعبیر مختلفی همچون ﴿أَفَلَا يَسْتَدِبِّرُونَ﴾ (نساء/۸۲؛ محمد/۲۴)؛ «آیا نمی‌اندیشید؟»؛ ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ «آیا تعقل نمی‌کنید؟»؛ ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (انعام/۵۰) «آیا تفکر نمی‌کنید؟». به کرات در میان آیات قرآن به چشم می‌آیند. همه این بیانات، در صدد تبیین اهمیت عقل و تعقل به کار می‌روند. خداوند در قرآن، از زبان انبیا هم برای ترغیب انسان‌ها به برهان عقلی و فکر منطقی می‌فرماید: ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾؛ من و پیروانم مردم را با بصیرت به سوی خداوند سبحان دعوت می‌کنیم (یوسف/۱۸۰).

یعنی تابع من کسی است که بصیر باشد و مقلد کور تابع من نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۶ ص ۸۶) و چون دعوت به عقل و برهان و پرهیز از وهم و گمان، سنت مشترک همه

انبیا است در شرح حال بسیاری از آنان، چنین آمده است: ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي﴾؛ من با بینه، راه خود را می‌روم و سخن خود را می‌گویم (انعام/۵۷).

قرآن کریم از مخالفان هم می‌خواهد برای ادعایشان، بینه و برهان بیاورند (بقره/۱۱۱) و این نحوه مکالمه، تقید و تعهد متکلم را به پذیرش براهین عقلی می‌رساند و اهمیت تعقل را از منظر او بیان می‌کند. از این رو، باید پویش بی‌وقفه فکر و اندیشه آدمی را هدایت کرد و از لغزشگاه‌ها مصون داشته، آن را مساعدت نمود تا به حقیقت هستی، هدایت یابد (مهدوی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸). این جریان، سهم عمده‌ای از تلاش‌های انبیا در مسیر تربیت افراد را به خود اختصاص می‌داد. در ماجرای موسی علیه السلام، ملاحظه می‌کنیم چگونه موسی علیه السلام بر فرعون وارد می‌شود و او را به ایمان به خدا از طریق عقلی دعوت می‌کند؛ به این نحو که وی را متوجه طبیعت و آفریده‌ها و شگفتی‌های آن می‌کند تا ایمان را از طریق بحث و مناقشه و نگرش در طبیعت و قانع شدن، به قلب او وارد سازد. موسی علیه السلام انواع دیگری از آفریده‌های خدا را برمی‌شمرد:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ﴾؛ خداست همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت و برای شما در آن، راه‌ها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد؛ پس به وسیله آن رستنی‌های گوناگون، جفت جفت بیرون آوردیم. بخورید و دام‌هایتان را بچرانید که قطعاً در این‌ها برای خردمندان، نشانه‌هایی است (طه/۵۳-۵۴).

این آیه شریفه، با این جمله پایان یافته است که ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ﴾؛ یعنی برای خردمندان، آفرینش زمین و آنچه در آن است، از آیات و نشانه‌هایی هستند که بر وجود آفریدگار دلالت دارند (طباره، بی تا، ص ۲۵۹). این، خود تلنگری است بر این‌که چرا از عقل و فکر خود استفاده نمی‌کنید؟! این اسلوب در مبارزه پیامبران با طواغیت زمان، به کرات استفاده شده است. مباحثات ابراهیم علیه السلام و نمرود، گفت‌وگوهای ابراهیم علیه السلام با بت پرستان (بقره/۲۵۸) و مناظرات شعیب با قوم خود (اعراف/۸۵)، نمونه‌های

دیگری از این باب هستند که تماماً نیروی تعقل و تفکر مخاطب را به چالش کشیده، او را به استفاده از این ابزار قوی و مطمئن دعوت می‌کنند.

راهنبرد توجه دادن به معاد و آخرت‌اندیشی

معاد، یکی از اصول اساسی دین مبین اسلام است. اعتقاد به این اصل مهم، تأثیر فراوانی در عملکرد فرد معتقد می‌گذارد و به همین دلیل، در قرآن بخش عمده‌ای از مسائل تربیتی را از طریق ایمان به معاد و توجه به حساب و کتاب قیامت (و حتی مرگ که مقدمه قیامت است) حل و فصل می‌کند. در قرآن، حدود ۱۴۰ بار از مسأله معاد و خصوصیات آن سخن به میان آمده و بیش از یک ششم آیات قرآن، انسانها را به توجه به معاد و روز رستاخیز دعوت می‌کند. ایمان به معاد؛ یعنی ایمان به زندگی ابدی که همه چیز آن از روی حساب و نظم است و نیز محصول کاشته‌های انسان‌ها در این دنیا هم آن‌جا برداشت می‌شود (احسانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۹۷). چنین عقیده‌ای، نقش عمیقی در پرورش روح انسان دارد و از ستمکاری و تجاوز و سایر پلیدی‌هایی که حاصل دنیادوستی است، می‌کاهد (و اگر اعتقاد، کامل باشد آن‌ها را به صفر می‌رساند). از سوی دیگر، معتقد به آن، اعمال خیر و خدمت به انسان‌ها را با شوق زایدالوصفی انجام می‌دهد و بدون ترس از مرگ، با امیدواری و نشاط، به رفتارهای پسندیده رو می‌آورد. اعتقاد و امید به معاد، به گفته قرآن حتی می‌تواند منشا و منبع عمل صالح و اخلاص در عبودیت گردد (کهف/۱۱۰). تذکر به این مهم، همواره در دستور کار انبیا قرار داشته است و از دید آن‌ها، فراموشی قیامت، همواره سرچشمه گمراهی‌ها است (ص/۲۶). پروردگار متعال، یکی از کمالات فرستادگان شایسته خود (ابراهیم، اسحاق و یعقوب) را توجه خالصانه به عالم آخرت می‌داند (ص/۴۶). آری، آن‌ها شایستگی مدح الاهی را یافته‌اند، چون پیوسته به یاد جهان آخرت بودند و افق دیدشان در زندگی چند روزه دنیا محدود نمی‌شد (مهدوی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹) و به همین کمال ستوده می‌شوند که: ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ﴾؛ و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند. (ص/۴۷).

پیامبران با تشریح نعمت‌های آخرت و محاسبات الهی و عذاب‌های قیامت و ... همواره پیروان خود را به دقت نظر و کنترل گفتار و کردار می‌خواندند و در تربیت افراد، از این اهترم تبلیغی سود می‌جستند.

راهبرد یادآوری نعمت‌ها

یکی از راهبردهایی که در قرآن بدان پرداخته شده، یادآوری نعمت‌هایی است که از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته است. حضرت هود علیه السلام به قوم خود می‌گفت: ﴿فَاذْكُرُوا اِلٰهَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (اعراف/۶۹)؛ پس نعمت‌های خدا را یاد آورید، باشد که رستگار شوید.

حضرت صالح علیه السلام پس از ظهور معجزه ناقه، خطاب به افراد قوم می‌گوید: ﴿وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ﴾ (اعراف/۷۴) و هنگامی را به یاد آورید که شما را پس از قوم عاد، جانشینان آنان گردانید.

و سپس به ذکر نعمت‌هایی چون زمین هموار و مناسب، خانه‌های آباد و ... می‌پردازد. موسی کلیم الله می‌گفت: ﴿يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ﴾ (مائده/۲۰)؛ ای قوم من! نعمت خدا را بر خود، یاد کنید.

و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جانب خدا مأموریت یافت که برای تثبیت ایمان یاران خود، نعمت‌های الهی را یادآور شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ﴾ (مائده/۱۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود یاد کنید.

در این باره، نمونه‌های فراوان دیگری که در میان آیات می‌توان یافت (سجانی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۳۶۳). وعظ در این شکل، مبتنی بر گذشته مخاطب است. آنچه را بر او گذشته و اکنون در بوتۀ اجمال افتاده، به معرض دید می‌آورد. خصیصۀ اشتغال خاطر و نسیان در آدمی، موجب می‌شود که در زمان حال، غرق گردد و از گذشته خویش، غافل شود و دیگر فشار تنگناهای پشت سر مانده و گشایش نعمت‌های الهی در آن تنگناها را احساس نکند و از آنچه مقتضای شکر نعمت‌ها بوده، باز ماند. در این شیوه، کوشش بر آن است که آدمی با خود روبه‌رو شود؛ در کنار خود آرام گیرد؛ به خود بنگرد؛ داغ

نیازهایی را که بر خود داشته، ببیند؛ حلاوت نعمت‌هایی را که به او ارزانی شده، بیابد؛ و به شکر، باز آید. نقطه قوتی که در این شیوه هست، همین رویارویی با خویشتن است (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸). یادآوری نعمت‌ها، هم در حیات فردی و هم در حیات جمعی، مورد می‌یابد. قرآن کریم در هر دو عرصه آن را به کار می‌گیرد. بهترین نمونه یادآوری نعمت‌ها در حیات فردی، گفت‌وگوی خداوند با پیامبر ﷺ است: ﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ فَاعِيًّا فَآغَىٰ﴾ (ضحیٰ/ ۶-۸)؛

مگر نه آن‌که تو را یتیم یافت، پس پناه داد و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید؟

یا در سوره انشراح می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ (انشراح/ ۱-۴)؛ آیا برای تو سینه‌ها را نگشادیم؟ و بار گرانت را از [دوش] تو برداشیم؟ [باری] که [گویی] پشت تو را شکست و نامت را بلند آوازه ساختیم.

از نمونه‌های یادآوری نعمت‌ها در حیات جمعی، مواردی ذکر شد. نمونه دیگری درباره مسلمانان می‌آوریم: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل عمران/ ۱۰۳)؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان یکدیگر بودید؛ پس در دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.

به هر حال، موعظه حسنه‌ای که در این شیوه روی می‌دهد، بر این مبتنی است که مرتبی، غفلت کنونی فرد یا جمع را در پرتو ذکر نعمت‌هایی که در گذشته به خود او یا به آنان عطا شده، بزدايد و در او شور و رغبت تازه‌ای فراهم آورد. در این روش، مرتبی باید تنگناها و گشایش‌های زندگی مرتبی را در خاطر او زنده کند و او را برای به ثمر رساندن آن گشایش‌ها فراخوانده و به راه اندازد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۹). پروردگار متعال این حالت تذکر نعمت‌ها و بیان آن‌ها را حتی از خود مرتب‌یان هم طلبیده، به آن‌ها می‌فرماید:

نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن (ضحی/۱۱). یادآوری این عطایا روحیه شکرگزاری فرد را تحریک می‌کند و حرکت او را تعدیل می‌نماید.

راهبرد عبرت‌آموزی

«عبرت» حالتی است که انسان را از معرفت و شناخت چیزی که دیده شده، به چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده، می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۴۳). عبرت‌آموزی نقش بسزایی در غنای تعقل و اندیشه دارد (بدیعان گورتی، ۱۳۸۸، ص ۱۹). از این رو، حجم وسیعی از منابع اسلامی (قرآن و روایات) انباشته از قصه‌ها، تاریخ و سرگذشت افراد، اقوام و ملت‌ها است. قرآن کریم از اسلوب قصه بسیار بهره برده است و مروجان فرهنگ قرآن نیز در راه استفاده مطلوب از داستان‌های مربوط به امت‌های پیشین و سرگذشت آن‌ها، گام‌های فراوانی برداشته‌اند. حکمت نقل این همه سرگذشت و قصه در زبان خود قرآن این است که: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف/۱۷۶)؛ پس این داستان [ها] را برای آن‌ها حکایت کن! شاید آن‌ها بیندیشند.

روش عبرت‌آموزی، روش آیه‌ای است. پدیده‌ها را «آیت» دیدن و از سطح، گذشتن و به عمق رسیدن. ویژگی آیت‌ها این است که نمودی رمزگونه دارند و هر رمزی به چیزی بیش از ظاهر خود دلالت دارد و آن (راز رمز) است. از این رو، عبرت گرفتن، مستلزم چشمی بینا «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران/۱۳)، عقلی ناب «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱) و دلی بیدار «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (نازعات/۲۶) می‌باشد. بر اساس آموزه‌های اسلامی، استمرار در عبرت گرفتن، انسان را به سوی بصیرت و دانایی سوق می‌دهد: هر کسی از وقایع گذشتگان عبرت بگیرد بینا می‌شود؛ کسی که بصیرت و بینایی پیدا کرد، می‌فهمد و آن کس که فهمید، عالم می‌شود (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸).

عبرت هم در پهنه آیات قدرت الاهی در هستی، راه دارد و هم در عرصه خطاهای خاطیان و آثار به جا مانده از آنان. در عبرت‌آموزی از خطاکاران غالباً علم تازه‌ای به دست

نمی‌آید؛ بلکه بیش‌تر از مقوله «ذکر» است. مقصود از ذکر، دیدن مصادیق هزارچهره خطاهای معین است. کمتر می‌توان راه خطایی را یافت که تازگی داشته باشد و پیش‌تر کسی آن را نرفته باشد. این روش، مانع از آن می‌شود که فرد برای کناره گرفتن از هر خطایی، خود به ازای آن خطا مجازات ببندد. در آن‌بان تاریخ، چنان‌که در اطراف ما، فراوانند کسانی که هر يك بار خطایی را به دوش کشیده‌اند و می‌کشند تا ما چنین باری را به دوش نگیریم (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۵۰). قرآن کریم با نقل تاریخ پیشینیان، پندآموزی می‌کند تا همه متوجه باشند که سرنوشت هوی و هوس و طغیان و تجاوز در همه جا یکی است و این مسأله در آیات زیادی ذکر می‌شود. مثلاً حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود می‌گوید:

﴿وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾ (هود، ۸۹)؛ و ای قوم من! زنهار تا مخالفتتان با من، شما را بدانجا نکشانند که [بلایی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما [نیز] برسد و قوم لوط از شما چندان دور نیست.

در آیات متعددی نیز سیر و سفر در زمین و مطالعه اقوام و ملل سفارش شده است؛ از جمله: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ (انعام/۱۱)؛ بگو در زمین بگردید؛ آن‌گاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

همان‌گونه که یادآوری سرگذشت تبه‌کاران، مایه بیداری گروهی می‌گردد، یادآوری روزهای خوش اقوامی که بر اثر طاعت، زندگی سعادت‌مندانه داشته‌اند نیز موجب گرایش انسان‌ها به سوی هدایت و اطاعت خواهد بود (سبحانی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۳۶۴).

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (ابراهم/۵)؛ در حقیقت، موسی را با آیات خود فرو فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آر و

روزهای خدا را به آنان [یادآوری] کن که قطعاً در این یادآوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت‌هاست.

پیروزی شیرینی که در نهایت عاید اصحاب کهف شد (کهف/۹-۲۶) و تسخیر خشکی‌ها که ذوالقرنین به مدد استقامت، به آن دست یافت (کهف/۸۳ به بعد)؛ سلطنت عالم‌گیر حضرت سلیمان (نمل، ۱۷) و نجات یافتن مؤمنان قوم نوح (هود، ۴۰) از طوفان عذاب، نیز نمونه‌هایی هستند که در این زمینه می‌توان برشمرد.

ب. راهبردهای گرایشی

راهبرد گرایشی، بر آمده از آن دسته گزاره‌های قرآنی است که در آن‌ها، راهکارهای افزایش میل و انگیزه درونی نسبت به انجام تکالیف و دستورات الهی را در انسان ایجاد می‌نماید. در ادامه به برخی از این راهبردها اشاره می‌شود.

راهبرد پرورش ایمان

ایمان را باور و اعتقادی گفته‌اند که عمیقاً در وجود انسان، رسوخ کرده باشد؛ از این رو، جایگاهش در قلب آدمی است. در روایات برای ایمان، مراتب و درجه‌هایی بیان شده است. علت رتبه‌بندی ایمان، به مؤلفه‌های آن برمی‌گردد. با توجه به این که ایمان، امری قلبی است، دو مؤلفه دارد: محبت و تسلیم. این دو مؤلفه، دارای شدت و ضعف می‌باشند؛ بنابراین ایمان هم دارای شدت و ضعف و درجات و مراتب می‌باشد (داوودی، ۱۳۸۸، ص ۵۴). استاد مطهری می‌فرماید: تا امر دیگری که به انسان خواسته‌هایی ماورای منافع ندهد، پیدا نشود، از عقل و اراده کاری ساخته نیست. آن امر دیگر همان است که ما به آن (ایمان) می‌گوییم (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۳۲۴). به کارگیری این شیوه، احساس مسئولیت و الزام درونی حس تکلیف را در آدمی به وجود می‌آورد. این روش در پی ایجاد تحوّل باطنی است که آثار آن در ظاهر آدمی و اعمال وی پدیدار می‌شود. کسی که به خدا ایمان دارد، از نیروی بالقوه‌ای در درون برخوردار است که در حال سکون، حتی از خود او پنهان است؛ اما این نیرو چون به جنبش آید، مظهر تحولات درونی عظیم و اقدامات

چشمگیر خواهد شد (مهدوی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹) و امکان ایستادگی در برابر فشارها و مشکلات را در اختیار فرد قرار خواهد داد. مادر حضرت موسی وقتی فرزند دلبدش را در جریان آب رودخانه رها کرد و خود در طوفان احساسات و عواطف مادری در معرض طغیان بود، ناگاه آرام گرفت (قصص/۱۰) و دلش از اندوه و ترس خالی شد و دیگر دچار اضطراب و خیالهای پریشان نگردید. علت این فراغتِ خاطر، اطمینانی است که خداوند متعال به او عطا فرمود که نترس و محزون نباش که: ﴿إِنَّا رَاوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (قصص/۷)؛ ما او را به تو باز می گردانیم و از [زمره] پیامبرانش قرار می دهیم. همین ایمان بود که سبب آرامش قلبی وی شد. موارد متعددی در آیات شریف وجود دارد که یا در اصل ایمان تشکیک می کند و یا با عباراتی نظیر ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (حدید/۸) آنان را تحریک می کند و از همین شیوه، بهره می برد. قرآن، حالت تعارض و اضطراب افراد بی ایمان را به حالت انسانی شبیه می داند که حس می کند از آسمان فرو افتاده است و پرندگان در میان زمین و آسمان او را می ربایند و یا تندبادی سهمگین وی را به نقطه ای دوردست پرتاب می کند (حج/۳۱). چنین فردی، چگونه آرام و قرار بگیرد؟ یکی از کارهای انبیای الهی، ایجاد روح ایمان و زنده کردن آن در افراد بود و در این طریق، از ابزار مختلفی همچون واداشتن فرد به تدبیر و تفکر، سیر آفاق و انفس، عبرت گیری و پندآموزی و ... استفاده می کردند.

راهنما پرورش محبت

از مؤثرترین راهنماهای تربیت، استفاده از ابزار اعجاب انگیز محبت است. اگر کسی خدا را بشناسد، صفات او را بشناسد و در برابر این شناخت تسلیم شود؛ یعنی وجود و صفات خدا را بپذیرد، تا زمانی که جرقه ای از محبت و علاقه به خداوند در دل او روشن نشده باشد، به مرحله ایمان قلبی نرسیده است. شاید خطاب خداوند به موسی علیه السلام که فرمود: «احببني و احببني الي خلقی» من را دوست بدار و کاری کن که آفریده هایم نیز مرا دوست بدارند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۳۵۱)، ناظر به همین مطلب باشد. گویا خداوند به موسی می فرماید که صرف شناخت و پذیرش کافی نیست؛ بنابراین علاوه بر شناخت و

پذیرش، باید آتش محبت و دوستی در قلب متریبی شعله‌ور گردد (داوودی، ۱۳۸۸، ص ۵۶). خداوند مهربان بندگان را دوست دارد و این محبت و دوستی را به انحاء مختلف بیان فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (مائده/۴۲)؛ قطعاً خداوند دادگران را دوست دارد؛ ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران/۱۴۰)؛ و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

او به بندگان کوشای خود، هدایای ویژه عطا می‌کند؛ مثل کوثری که به پیامبر ﷺ عنایت فرمود (کوثر/۱) یا هبه‌ای (اسماعیل و اسحاق با وجود سالخورده‌گی) که به ابراهیم ؑ بخشید حال آن‌که او اصلاً فکرش را نمی‌کرد (ابراهیم/۳۹). اگر انسان‌ها شایستگی خود را نشان دهند، همه آن‌ها را از عنایات خود بهره‌مند می‌فرماید (اعراف/۹۶). گاه این محبت را در قالب لفظ ابراز می‌نماید:

«لَوْ يَعْلَمُ الْمُدْبِرُونَ إِنِّي كَيْفَ أَنْتَظَرِي... كَمَا تُؤَا شَوْقاً إِلَى» (محمدی ری شهری، بی تا، ج ۴، ص ۲۷۹۷)؛ اگر آن‌ها که از من روگردانده‌اند، می‌دانستند که من چقدر مشتاق آن‌هایم... از شدت شوق به من، جان می‌دادند.

این‌ها همه برخاسته از آن معدن محبت و لطف است. اما در مقابل چنین انتظاری هم از بندگان خود دارد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره/۱۶۵)؛ کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیش‌تری دارند.

در زندگانی پرورش‌یافتگان مکتب اسلام نیز جلوه‌هایی دلنشین از محبت به خداوند را می‌توان یافت. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «هیچ‌یک از شما به کمال ایمان نمی‌رسد مگر اینکه خدا و رسولش را بیش از هر چیزی، دوست داشته باشد» (شهید ثانی، بی تا، ص ۱۷).

نیز دعا می‌کنند: «خدایا! محبت خودت را روزیم فرما و محبت دوستان خودت و محبت هر چیزی که مرا به محبت تو نزدیک می‌کند» (محمدی ری شهری، بی تا، ج ۴، ص ۲۷۹۷). در دعای کمیل می‌بینیم که فراق پروردگار برای امیرالمؤمنین ؑ محنت‌بارتر از آتش جهنم است (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۸۴۷). آن‌گاه پیامبران، این مظاهر رحمت خاص پروردگار، می‌کوشند به مردم بفهمانند که خدای تعالی، آن‌ها را دوست دارد. کلمات محبت‌آمیز این

بزرگواران که در آیات شریف قرآن ثبت و ضبط گردیده، مؤید ما است. حضرت موسی علیه السلام در مقام دعوت به توحید، به مردم می گوید: ﴿اعْبُدِ اللَّهَ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف/۱۴۰)؛ آیا غیر از خدا، معبودی برای شما بجویم؟ با این که او شما را بر جهانیان برتری داده است!

این فرستاده عظیم الشان الهی چطور عواطف مردم را تحریک و محبت آن ها را تقویت می کند! تعبیری چون ﴿يَا قَوْمِ﴾ (بقره/۵۴؛ مائده/۲۰؛ انعام/۱۳۵؛ یونس/۸۴؛ هود/۶۳) که از زبان اکثر انبیا در قرآن آمده، به مردم می گوید که من هم از شما هستم و شما را دوست دارم و به همین دلیل خیر خواه شما هستم. با کلمه «قوم» به این مطلب اشاره دارد که آن ها قوم اویند و اصل، این است که شخص خیر خواه قومش باشد؛ پس بر آن هاست که گوش فرا دهند به آنچه که آن ها را به سوی آن می خواند و در آن تأمل کنند (زبدان، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۳۱). اگر انسان در مکتب نبوی به جایی رسید که محبت به پروردگار را در اعماق جاننش نشانند و محبت او به خودش را باور کرد، دیگر هرگز حاضر نمی شود این محبوب عزیز را از خود برنجانند. یا با انجام آنچه او نمی پسندد، مکدرش سازد. پیامبران در صدد بودند این حالت عالی را در ارواح مؤمنان مستقر نمایند و برای آن ها که ظرفیت این امر مهم را داشتند، هدایت های ویژه ای در نظر می گرفتند. /استاد مطهری در مقام مقایسه تأثیر محبت و تأثیر عقل و استدلال می گوید: این دو وسیله، مانند وسایل دستی قدیم و وسایل ماشینی می باشند. تأثیر نیروی محبت در زایل کردن رذایل اخلاقی از دل، از قبیل تأثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات است. اما تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفاسد اخلاقی، مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن را از خاک با دست جدا کند؛ چه قدر رنج و زحمت دارد! او اگر یک آهن ربای قوی در دست داشته باشد، می تواند با یک گردش، همه آن ها را جدا کند. نیروی محبت مانند آهن ربا صفات رذیله را جمع می کند و دور می ریزد. تجربه نشان داده است که آن اندازه که مصاحبت نیکان و محبت آنان در روح مؤثر افتاده، خواندن صدها جلد کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۷۱-۷۲).

راهبرد توبه و بازگشت

طریقه دیگری که در مسیر تربیت انسان‌ها به کار می‌رود «توبه» نام دارد که منبعث از رحمت و رأفت مرتبی است. مرتبی در راه تربیت قرار گرفته و در جستجوی کمال است، اما به هر حال تا به نقطه پایان نرسیده احتمال خطا و لغزش برایش متصور است (چنان‌که پس از پایان مسیر هم این احتمال به صفر نمی‌رسد). در این جا مرتبی مهربان باید راه جبران و بازگشت را در صورت لغزش، پیش‌بینی نموده و «توبه» را طراحی فرموده باشد و به قول برخی از نویسندگان قطعاً خدای تعالی توبه توبه‌کنندگان را می‌پذیرد و همان‌طور که وعده نیکو داده، گناهان آنان را محو می‌کند، پس بر [پیامبران و] دعوت‌کنندگان دینی لازم است که این مطلب را برای مردم بیان کنند؛ تا گناهکاران از اصلاح خود نومید نشوند. ولی بر این مبلغان دینی نیز لازم است که مردم را از تأخیر توبه (تسویف) بترسانند؛ چراکه انسان نمی‌داند کی می‌میرد و شاید مرگ قبل از توبه او را دریابد! (زینان، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۴۷۴). در داستان یوسف علیه السلام می‌خوانیم زمانی که یوسف، هویت خود را فاش ساخت و برادرانش فهمیدند او وزیر پادشاه است، در این وضع هراس‌انگیز احساس کردند که چه جرم و گناه سنگینی را در حق او مرتکب شده‌اند؛ لذا به خطای خویش اعتراف کردند و گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ» (یوسف/۹۱)؛ به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. یوسف با پاسخی سرشار از مهر و عاطفه، توبه آنان را پذیرفت (طباره، بی‌تا، ص ۱۹۴) و فرمود: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ» (یوسف/۹۲)؛ امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

قرآن کریم می‌فرماید:

«اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا» (نساء/ ۱۷)؛ توبه نزد خداوند [تنها] برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند؛ سپس به زودی توبه می‌کنند. اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد و خداوند، دانای حکیم است.

در آیه دیگری می‌خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده/۳۹)؛ پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد که خدا آمرزنده مهربان است. با دقت در این دو آیه و آیات دیگری که مشتمل بر این مضمونند، چند نکته قابل توجه است:

(۱) توبه برای کسانی است که از روی جهالت (و نه عالماً عامداً) خطا کرده‌اند و خدا که خودش (علیم و حکیم) است، مصداق جهل و علم را تشخیص می‌دهد.

(۲) متخلف به محض توجه و دریافت خطا باید برگردد «يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ» (نساء/۱۷) و بدون دلیل نباید توبه را به تأخیر اندازد.

(۳) توبه و بازگشت را به خدا نسبت می‌دهد، گویا در هنگام خطا خدا از انسان روگردان شده یا رحمت خاصه‌اش را از خاطی برمی‌گیرد که با پشیمانی و ندامت او دوباره به سوی او رو می‌کند!

(۴) صرف ندامت قلبی برای توبه کافی نیست، بلکه اصلاح هم باید این ندامت را همراهی کند «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ» (مائده/۳۹) و اگر خطای او آناری را در خویش یا دیگران بر جای گذاشته، تائب باید در رفع آن‌ها تلاش نماید.

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت: «توبه، آگاهی فرد را از خودش افزایش می‌دهد؛ او را به اصلاح رفتار خود ترغیب می‌نماید و راه تکامل را برایش هموار می‌سازد» (شریعت‌مداری، ۱۳۶۰، ص ۱۷۴).

راهنمای انذار و تبشیر

تشویق و ترغیب مخاطب برای عمل به آموزه‌های دینی، از جمله راهنمای‌های اساسی قرآن در تربیت انسان‌ها است. تمجید مخاطب و زیبا جلوه دادن خوبی‌ها، بیان نتایج و وعده‌های حضرت حق، و اشاره به ثمرات دنیوی و اخروی و فردوس برین، از جمله راه‌های تشویق و تبشیر است. رفتار انسان در همه قالب‌ها از منظر روانی، تحت تأثیر نظام انگیزشی است. روان‌شناسان معمولاً واژه «انگیزش» را به عنوان فرایندی که موجب برانگیختگی، هدایت و احیای رفتار می‌شود، تعریف می‌کنند. آگاهی از پاداش و کیفر یا

دریافت خبری که حاکی از پی‌آمد مثبت یا منفی یک رفتار است، عوامل انگیزشی در رفتار بشری در نظر گرفته می‌شود. دو مکانیزم تربیتی «انذار» و «تبشیر» مسبوق و منجر به آگاهی، شناخت و حیات فکری انسان‌ها است که طی آن انسان‌ها قادرند رفتارهای خود را با آگاهی و شناخت و آزادی شکل دهند.

قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً﴾ (احزاب/۴۵)؛ ای پیامبر ما تو را [به سمت] گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم.

تبشیر (مژده دادن)، از مقوله تشویق است (موگهی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸) و انذار نقطه مقابل آن است؛ خبر دادنی است که ترساندن در آن لحاظ شده باشد (اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۹۷). با توجه به آیات قرآنی می‌بینیم که پیامبران عموماً از این شیوه بهره گرفته‌اند و کوشیده‌اند امید برخاسته از بشارت را در مخاطبان خود زنده کنند و از ترس حاصل از انذار، در مسیر رشد آن‌ها استفاده نمایند. از نظر اصول تربیتی، خطرناک‌ترین روش در تربیت یک انسان، تکیه بر امید تنها یا بیم تنهاست که یا به طغیان می‌انجامد و یا به یأس (سبحانی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۳۳۰). حال آن‌که قرآن کریم هم از طغیان بنی‌اسرائیل که محصول امید بی‌پشتوانه و مهار نشده آن‌ها بود، گله‌مند است:

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً قُلْ إِنْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ يَخْلَفَ اللَّهُ

عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۸۰)؛ و گفتند: جز روزهایی چند، هرگز

آتش به ما نخواهد رسید. بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ - که خدا پیمان خود را هرگز

خلاف نخواهد کرد - یا آنچه را نمی‌دانید به دروغ، به خدا نسبت می‌دهید؟

از یأس انسان‌ها نیز که محصول کثرت بیم و انذار است، گلیه می‌کند: ﴿إِنَّهُ لَا يَأْسُ

مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف/۸۷)؛ [همانا] جز گروه کافران کسی از رحمت

خدا نومید نمی‌شود.

در برنامه‌های انبیا، بشارت و انذار (بیم و امید) به موازات یکدیگر پیش رفته و سلسله انبیا این گونه معرفی شده‌اند: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾ (بقره/۲۱۳؛ انعام/۴۸ و کهف/۵۶)؛ پس خداوند، پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت. بشارت‌ها را هم به نحوی مطرح می‌کردند که همه انسان‌ها حتی نفوس ضعیف (همان‌ها که عبادتشان عبادت تجار است) را نیز در بر گیرد (سجانی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۳۳۱). انبیا مردم را به بهشتی وعده داده‌اند که در آن هر چه میل داشته باشند، هست (زخرف/ ۷۱) و برای آن‌ها که از این مقامات گذشته‌اند، سخن از «رضوان» می‌گوید (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸) که بهشت، وصال است (توبه/۱۰۰) و در مقابل، با تعابیر گوناگون خاطیان را از عذاب الاهی می‌ترساند تا آن‌جا که قرآن ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ (مدثر/۳۶) «هشداردهنده بشر است». از پیامبر اکرم ﷺ نیز با لفظ «نذیر» (بیم‌آور) نام برده شده (حج/۴۹ و مدثر/۱-۲). این همراهی بیم و امید در آیات بسیار به چشم می‌خورد و موارد متعددی می‌توان یافت که خدای تعالی و مربیان موفقش، این همسایگی را عملاً مراعات کرده‌اند. افزون بر آنچه گذشت، نمونه دیگری می‌آوریم: ﴿وَ يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران/۳۰)؛ خداوند شما را از [کیفر] خود می‌ترساند و در عین حال، خدا به بندگان [خود] مهربان است.

در جمله اول، خداوند مردم را از مخالفت فرمان خود بر حذر می‌دارد و در جمله دوم، مهربانی خود به بندگان را متذکر می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۷۸) و این معجون بیم و امید را به کام مخاطبان می‌ریزد. حق هم همین است که بشارت و انذار در همه جا باید توأم با هم و متعادل با یکدیگر باشد؛ چراکه نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگر را ضرورت دفع ضرر تشکیل می‌دهد. «بشارت»، انگیزه بخش اول است و «انذار»، انگیزه بخش دوم و آن‌ها که در برنامه‌های خود تنها روی يك قسمت تکیه می‌کنند، انسان را به حقیقت نشناخته‌اند (همان، ج ۱۱ ص ۳۶۳). نمونه‌های فراوانی را می‌توان در سیره انبیا یافت که به عنوان شاهدهی در این مقام، گذرا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

حضرت نوح علیه السلام در ضمن مناجات با پروردگار می گوید:

«خدایا من به شیوه‌های مختلفی مردم را دعوت کردم و به آن‌ها گفتم: از کفر و گناهان خود توبه کنید زیرا خداوند توبه‌بندگان را می‌پذیرد و از گناهان آن‌ها در می‌گذرد؛ خدای متعال پاداش توبه و استغفار شما را خواهد داد و باران زیادی را بر شما فرو می‌فرستد تا زمین‌های خشکیده شما را سرسبز کند و شما را از نعمت و مال و دارایی برخوردار می‌کند و پسرانی به شما ارزانی می‌دارد که حامی و پشتیبان شما باشند. همچنین باغ و بستانی به شما عطا می‌کند تا در رفاه و بی‌نیازی زندگی کنید و نهرهای آبی در اختیارتان قرار می‌دهد تا زمین‌های خویش را آبیاری کنید» (نوح/۱۰-۱۲) (طباره، بی تا، ص ۶۵).

همین پیامبر بزرگوار، در جای دیگر مردم را از عذاب‌های الهی بیم داده، می‌فرماید: «من شما را از عذاب الهی بر حذر داشته، راه نجات و رهایی را برایتان روشن می‌سازم. خدای یگانه را بپرستید و لحظه‌ای به او شرک نوزید؛ زیرا من بیم آن دارم که اگر غیر او را پرستش کنید و یا دیگری را با او شریک گردانید، شما را در قیامت به شدت کیفر کند» (هود/۲۵-۲۶).

درباره حضرت هود نیز چنین نوشته‌اند: «هود، روش ترغیب و تبشیر را برای قومش به کار برد و آن‌ها را با وعده به آنچه دوست داشتند (مثل باران و ...) به قبول دعوتش تشویق کرده، می‌فرمود: «ای قوم من از پروردگارتان مغفرت طلبید» (هود/۵۲). ترساندن و بیم دادن [نیز] از شیوه‌های دعوت انبیا بود و هود نیز چنین روشی را به کار می‌برد. خدای تعالی می‌فرماید: و یاد کن هود را که در سرزمین احقاف، قوم خود را بیم داد (احقاف/۲۱) که: «من بر شما می‌ترسم از این که عذاب خداوند به شما برسد» (قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۱۶ ص ۲۰۳؛ زیدان، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۴)

راهبرد پاداش و تنبیه

یکی از راهبردهای متداول در تعلیم و تربیت، استفاده از پاداش و تنبیه است. انسان طبیعتاً از پاداش لذت می‌برد و از تنبیه روگردان است. همین گرایش، سبب

ترغیب انسان به رفتارهای پاداش آور و خودداری از اعمال نهی شده می شود و مربیان الهی از همین گرایش در مسیر تربیت افراد بهره می بردند. اسلام ضمن پذیرش تأثیر پاداش و تنبیه در نظام تربیت حتی مصادیق آن ها را نیز معین کرده است. سخن از بهشت و جهنم، سعادت و شقاوت، سود و زیان ... در همین زمینه در تعالیم اسلام به میان آمده است. مثلاً در قرآن می خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾ (لقمان/۸)؛ در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، باغ های پر نعمت خواهند داشت.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ﴾ (طور/۱۷)؛ پرهیزگاران در باغ هایی و [در] ناز و نعمتند. ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ (انفطار/۱۳)؛ قطعاً نیکان به بهشت اندرند.

در این آیات پاداش خوبان طرح شده است. آیات دیگری نیز وجود دارد اما با مضمون تنبیه: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يَدْخُلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا﴾ (نساء/۱۴)؛ هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود.

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً﴾ (کف/۲۹)؛ ما برای ستمگران، آتشی آماده کرده ایم. ﴿هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً جَمِيعاً فَقَطَّعَ أَمْعَائِهِمْ﴾ (محمد، ۱۵)؛ [او] کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خورده شان داده می شود [تا] روده هایشان را از هم فرو پاشد.

این آیات، تنبیه و عذاب بدان را به تصویر می کشد. وجود این تنبیه و پاداش ها در اسلام (و هر مکتب دیگری)، بیانگر این است که:

اولاً: خوبی را همه می پسندند و از بدی نیز همه بیزارند (در اصل فطرت انسانی).
ثانیاً: پاداش ها تا حدی محرك خوبان و تنبیه ها نیز مانع ارتکاب بدی ها از سوی افراد می تواند باشد که به هر حال می تواند نقش تربیتی هم عهده دار شود. بالاخره عده ای از افراد به امید رسیدن به پاداش، رفتارهای نیکو را سرمشق خود قرار می دهند و گروهی هم از ترس تنبیه و عذاب، از ارتکاب زشتی ها دست می کشند؛

گرچه به تعبیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام مرحله‌ای بالاتر از این هم در اسلام ترسیم شده که فراتر از پاداش و تنبیه است:

همانا گروهی خدا را عبادت می‌کنند به دلیل رغبت [به بهشت]، پس آن عبادت تاجران است و همانا گروهی خدا را عبادت می‌کنند برای ترس [از عذاب جهنم]، پس آن عبادت بردگان است و همانا گروهی خدا را عبادت می‌کنند از روی شکر، پس آن عبادت آزادگان است و آن، برترین عبادت است (مجلسی، ۱۳۹۷، ج ۷۵ ص ۱۱۷).

ج. راهبردهای رفتاری

راهبرد رفتاری، آن دسته از گزاره‌های تربیتی قرآنی است که مستقیماً با رفتار متربی سروکار دارد و مربی می‌خواهد با استفاده از این گزاره‌ها، ضمن تغییر و اصلاح رفتارهای نامناسب، رفتارهای مطلوب را در وی ایجاد و تثبیت کند. در ادامه به برخی راهبردهای رفتاری که در قرآن و آیات الهی بدان اشاره شده می‌پردازیم.

راهبرد عرضه الگوی اخلاقی تربیتی در عمل

راهبردی که مربیان اسلامی در تعالیم خود آن را لحاظ می‌کردند، «تربیت عملی» است. آن‌ها به آنچه می‌گفتند خود، عمل می‌کردند و روی همین اصل، یکی از منابع معتبر احکام اسلامی، «سنت» است که علاوه بر قول معصوم علیه السلام، فعل و تقریر او را هم در بر می‌گیرد. پیامبر و پیشوایان معصوم از وحدت کامل شخصیت برخوردار بوده‌اند. آن‌ها به آنچه اعتقاد داشتند و به تبلیغ آن می‌پرداختند، عمل هم می‌کردند و بر این اساس، عمل و تأیید آن‌ها، «حجت» تلقی می‌شود (شریعت‌مداری، ۱۳۶۰، ص ۱۴۰). در آموزه‌های اسلامی، علم و عمل از یکدیگر جدا نیستند؛ مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر ۲۸)؛ از [میان] بندگان خدا، دانایانند که از او می‌ترسند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرمایند: «عالم کسی است که عملش، گفتارش را تأیید کند؛ در غیر این صورت، عالم نامیده نمی‌شود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۶).

امروزه روان‌شناسان معتقدند که شاگردان در اکثر موارد، از عمل معلم پیروی می‌کنند و نه از گفته او. قرآن مجید همچنین عالمان و قائلان بدون عمل را مؤاخذه می‌کند که چرا چیزی را می‌گویند که بدان عمل نمی‌کنید؟ (صف/۲).

این مرحله از علم در منظر علی علیه السلام، پست‌ترین رتبه علم است، چنانکه می‌فرماید: «پایین‌ترین مرتبه علم آن است که بر زبان جاری شود و بالاترین رتبه علم، ظهور در رفتار انسان است» (نهج البلاغه، حکمت ۸۸).

در آیات قرآن ترکیب «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بیش از ۵۰ بار به کار رفته است تا همراهی ایمان و عمل صالح را به عنوان یک ارزش کلیدی، تأکید نماید. اساساً علم و قول اگر مؤید به فعل نباشد، چه بسا تأثیر منفی هم در روحیه مترقی بگذارند و او را به این نتیجه برسانند که «اگر راست می‌گفت، چرا خودش عمل نمی‌کرد؟!»

امام صادق علیه السلام پا را از این هم فراتر گذاشته و اصولاً دعوت با فعل را جایگزین دعوت با قول می‌فرماید: «با غیر زبان‌هایتان (با رفتارتان) مردم را [به سوی خدا] دعوت کنید» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲ ص ۷۷).

در فرهنگ قرآن این اصل عملاً آموزش داده شده است آن‌جا که خدای تعالی دستور صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به این تقریر بیان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب/۵۶)؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.

یعنی اول خود خداوند و فرشتگان او بر نبی اکرم، صلوات و درود می‌فرستند؛ آن‌گاه همین امر را از مؤمنان می‌طلبند. از جمله این شواهد، برخورد های کریمانه پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تجلی عفو و حسن خلق و حلم آن حضرت در جریان فتح مکه است که همه کسانی را که به وی بی‌احترامی کرده، به او ظلم و ستم روا داشته بودند، با عفو و لطف و مهربانی خویش - که همه مردم را شامل می‌شود - بخشید و از گناهان آنان گذشت. حس انتقام‌جویی و مقابله به مثل در برخی از یاران او شعله‌ور بود، ولی آن

حضرت این احساسات را فرو نشانند و گذشت و بزرگواری را جایگزین آن ساخت
(طباره، بی تا، ص ۴۱۴).

راهبرد اسوه‌سازی

«اسوه» و «اسوه» را حالتی دانسته‌اند که انسان به هنگام پیروی از غیر خود پیدا می‌کند
(اصفهانی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۸). در حوزه تعلیم و تربیت، معنای اصطلاحی الگو با معنای لغوی
آن تطابق دارد و به طرح و نمونه یا مدل از شکل اشیا یا موردی از رفتار، اطلاق می‌شود.
درباره انسان نیز الگو، به شخصیتی اطلاق می‌شود که به دلیل دارا بودن برخی
خصوصیات، شایسته تقلید و پیروی است (قائم، ۱۳۸۲، ص ۲۶). غریزه تقلید، یکی از غرایز
نیرومند و ریشه‌دار در انسان است، انسان‌ها بسیاری از رسوم زندگی، آداب معاشرت،
غذا خوردن، لباس پوشیدن و ... را از دیگران یاد می‌گیرند و به کار می‌بندند. حال اگر
این تقلید را هدفدار کنیم و به اصطلاح، با معرفی و ذکر صالحان و نیکان و کسانی که
توفیقاتی داشته‌اند، رغبت و گرایش به نیکی را در جان افراد تحریک کنیم، آن‌گاه بدیهی
است که پیروی از آن صالحان و تقلید از آن‌ها نتایج پربارتری را برای فرد به بار خواهد
آورد. /بن‌خلدون در مقدمه تاریخش می‌گوید: «نفس انسان در تقلید از کسی که او را
نسبت به خود، اعلی و اکمل می‌شمارد، حریص و مولع است» (ابن‌خلدون، بی تا، ج ۱،
ص ۱۴۷). از فواید الگوها، آموزش سریع مسائل و انتقال مفاهیم و معرفی مصداق‌ها به
گونه‌ای مستند و قابل فهم است. در راهبرد اسوه‌سازی، مربی می‌کوشد نمونه رفتار و
کردار مطلوب را عملاً در معرض دید متری قرار دهد و بدین گونه، موقعیت اجتماعی
او را دگرگون کند تا او به پیروی پرداخته و حالت نیکویی، مطابق با آن نمونه در خود
پدید آورد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲). خداوند متعال به بحث الگو و اسوه بسیار اهمیت داده و
نمونه‌هایی برای اقتدا و تأسی انسان‌های جویای تربیت، در معرض دید آن‌ها قرار داده
است. البته معرفی اسوه در قرآن عمدتاً به دو شکل صورت پذیرفته است:

شکل اول: پروردگار مهربان، مصادیق وارسته‌ای را با همین عنوان «اسوه» و «الگو» نام برده است؛ مثلاً: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب/۲۱)؛ قطعاً برای شما [در اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد: «معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا ﷺ و ایمان آوردن شما این است که به او تأسی کنید هم در گفتارش و هم در رفتارش و شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقت‌هایی تحمل می‌کند و چگونه در جنگ‌ها حاضر شده و آن طور که باید جهاد می‌کند. تعبیر ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ﴾ [با فعل ماضی] دلالت دارد بر اینکه اسوه قرار دادن حضرت رسول ﷺ، یک تکلیف ثابت و همیشگی است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶ ص ۲۸). کلام امام علی علیه السلام نیز در این باره چنین است: «رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت‌کننده‌ترین روش‌ها است» (نهج البلاغه خطبه ۱۱۰).

در آیه دیگری نیز چنین می‌خوانیم: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ (ممتحنه/۴)؛ قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با اویند، سرمشقی نیکوست.

شکل دوم: به اسوه بودن فرد تصریح نمی‌کند، ولی با قرائن و شواهدی، از جمله ذکر فعل ممدوح و یا حالت پسندیده‌اش ما را به پیروی از او می‌خواند. مثلاً: ﴿وَإِیُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾ (انبیا/۸۳)؛ و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربان‌ترین مهربانان.

در تفسیر «من هدی القرآن» آورده است: داستان پیامبر صابر [حضرت ایوب] که گرفتار مریضی شد و خانواده‌اش (فرزندانش) مردند و چهارپایانش از بین رفتند و با اینکه بزرگ قومش بود، اما فقر او را در بر گرفت و به واسطه این فقر و مریضی و ... از مردم دوری گزید ... [اما با تمام این گرفتاری‌ها] بنگر که چگونه دعا می‌کند؟ و ایوب را یادآور هنگامی که پروردگارش ندا داد که: به من آسیب رسیده است و به دلیل این‌که [می‌داند که] خدا به مصیبت‌های او آگاه است، پس باید دعایش برای جلب عطف و

الاهی باشد و گویا می‌گوید: ای پروردگار من، گرفتاری من به نهایت رسیده است ﴿وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾، تویی مهربان‌ترین مهربانان؛ پس به وسیله دعا رو به سوی تو می‌آورم تا این سختی‌ها را از من برداری (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۳۶۲). در تفسیر نمونه، آمده است: «ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتی‌ها (از بین رفتن مال، پایمال شدن حیثیت، مرگ عزیزان و ...) شد. ایوب همانند سایر پیامبران، به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاقت فرسا، نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می‌برد و حتی تعبیری که بوی شکایت دهد، نمی‌کند. تنها می‌گوید: من گرفتار مشکلاتی شده‌ام و تو ارحم الراحمین هستی. حتی نمی‌گوید: مشکلاتم را برطرف فرما (مکارم شیرازی ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۴۷۸). طبیعی است که ذکر این گونه جریان‌ها در کتاب جاویدان الاهی و نصب این تابلوها در مقابل دیدگان مسلمانان، برای آن است که آن‌ها نیز به این کلمات، آراسته گردند و به این وارستگان، تأسی کنند و به قول نگارنده تفسیر کاشف: [نقل این قصه] تذکر است به این که هر کس مانند ایوب [در سختی‌ها] صبر پیشه کند، عاقبتش مانند آن حضرت [دلنشین] خواهد بود (مغنیه، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۹۵).

نمونه دیگر، آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم/۵۴)؛ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

اکثر مفسران شأن نزول این آیه را چنین آورده‌اند که: «اسماعیل با مردی وعده گذاشت که در جایی منتظرش بماند. آن مرد وعده‌اش را فراموش کرد اما اسماعیل تا ۳ روز (و به قولی تا یک سال) همان‌جا منتظر ماند تا آن مرد آمد» (رک: طبرسی، ج ۱۵، ص ۱۷۹؛ حویزی، بی تا، ج ۳، ص ۳۴۱). همین پایبندی به تعهد و وعده‌ای که داده بود، نام او را در زمره الگوهای قابل اقتدا به ثبت رساند و خدای تعالی با تکیه بر این وصف (صادق الوعد) او را گرامی داشت.

پروردگار متعال این شیوه را حتی درباره کسانی که خود، اسوه و الگوی دیگران هستند (یا باید باشند) نیز به کار می‌گیرد. یکی از موارد به کارگیری این روش که در

آیات شریف قرآن بیان شده، درباره حضرت موسی علیه السلام است. موسی علیه السلام بعد از آنکه «کلیم الله» شد و تورات بر او نازل گشت و بیناتی چون عصا و ید بیضا را در اختیار گرفت، روزی به حدیث نفس پرداخت و با خود گفت: گمان ندارم که خدا کسی را عالم تر از من خلق کرده باشد! خداوند برای اینکه از نفوذ عجب در روح موسی جلوگیری کند، زمینه يك برخورد عملی را برای وی پیش آورد تا اسوه حسنه‌ای در برابر خود ببیند. به موسی علیه السلام وحی شد که به دیدار خضر علیه السلام برود. آن گاه موسی با خضر همراه شد و به او تأسی کرد. اما طی چند مرحله، بی صبری موسی آشکار شد و سرانجام طبق عهده‌ای که داشتند، پس از سه بار بی صبری موسی، خضر او را ترك گفت (کهف/۶۰-۸۲). می بینید که ربّ متعال در مقام تربیت موسی، اسوه‌ای را برایش معرفی و او را به تأسی به آن اسوه، امر می فرماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۶۵). به همین دلیل، مرتباً الهی (انبیا) همواره برای پیروان خود الگو معرفی کرده‌اند و رسیدن به آن قلّه‌ها را از مرتبّیان خود می طلبیدند.

تعظیم شخصیت متربی

اسلوب دیگری که جریان تربیتی را بهبود می بخشد، شخصیت دادن به متربّیان است یا به تعبیر صحیح تر، «شخصیت والا و ارزش وجودی آن‌ها را به یادشان آوردن، بازگشت دادن انسان به خود و متوجه کردن او به شرافت و کرامت ذاتی خویش» (مهدوی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱). قرآن مجید در آیات عدیده به بیان شخصیت والاّی نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد تا [او] با توجه به این ارزش فوق العاده، گوهر جان خود را به راحتی آلوده نکند و خویش را به بهای ناچیز نفروشد. انسان، گل سرسبد عالم خلقت و شاهکار آفرینش است؛ انسان مخلوقی است که خالق یکتای او پس از آفریدنش به خود تبریک گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمن/۱۴)؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

انسان موجودی است که خداوند سبحان، تاج کرامت و شرافت را بر سرش نهاده است (اسراء/۷۰). تکریم به معنای گرامی داشتن و احترام کردن است و خداوند تعالی

کرامت و شرافت را با سرشت این مصنوع متعالی عجین نموده، ذات او را گرامی داشته است و او را جانشین خود در زمین قرار داده است (بقره/۳۰)؛ علومی را که حتی ملائکه از آن‌ها بی‌بهره بوده‌اند، به وی ارزانی داشته است (بقره/۳۱) و آن‌گاه تمام فرشتگان قدسی را به سجده در مقابل عظمت انسان، امر فرموده است (بقره/۳۴). خضوع فرشتگان در برابر آدم، تکریم و بزرگداشت آدمی است و آدم ﷺ به مثابه نماینده جنس انسان، شایسته چنین احترامی است. از سوی دیگر، آنچه در آسمان و زمین است از ماه و خورشید و شب و روز، از سوی پروردگار متعال در تسخیر و اختیار انسان قرار داده شده است تا نعمت بر او تمام شود (رک: ابراهیم/۳۲ و حج: ۳۳؛ لقمان/۲۰ و جاثیه/۱۳).

چرا خداوند متعال برای انسان این همه هزینه می‌کند و به چه دلیل، این همه تکریم و احترام نثار او می‌کند؟ پاسخی که خود قرآن به این سؤال می‌دهد، کلام پروردگار است به موسی بن عمران ﷺ که فرمود:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾؛ (طه/۴۱) و تو را برای خود پروردم.

انبیا سعی داشتند قرار داشتن در این جایگاه رفیع را به انسان بباورانند و ارزشی را که خدای تعالی برای او قائل شده، در وجودش بارور و نهادینه کنند؛ چراکه با چنین اعتقادی، بسیار بعید می‌نماید که انسان پا را از صراط مستقیم، بیرون گذارد و اگر چنین کرد، بازخواست و مؤاخذه خواهد شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ (انفطار/۶)؛ ای انسان! چه چیز تو را درباره

پروردگار بزرگوارت، مغرور ساخته؟

تمرد مغرور و فرو رفتن در معصیت ربی که نعمت‌های ظاهری و باطنیش سرپای وجود انسان را فرا گرفته، کفرانی است که هیچ فطرت سلیمی، در زشتی آن شک ندارد. آخر «انسان با این همه شخصیت، چگونه اسیر چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود؟ ... در چنین شرایطی است که انسان احساس می‌کند پستی و انحطاط لایق شأن او نیست و خود به خود از آن کناره می‌گیرد» (مکارم شیرازی ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۳۳۶). انبیای الهی تلاش فراوانی می‌کردند تا این احساس شخصیت و شرافت را در وجود انسان‌ها نهادینه کنند و بدین

طریق، آن‌ها را به نحو خودکار، از ارتکاب پلیدی دور کنند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس شخصیت خود را محترم بداند، هرگز با گناه آن را خوار نخواهد کرد» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۳۳۹).

از آنچه به ما رسیده، برمی‌آید که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز که خود تربیت یافته مکتب الهی است، همین سیره خداگونه را دنبال می‌کرده است «هرگاه یکی از اصحاب به دیدن آن حضرت می‌آمد، به احترام او آن‌قدر می‌نشست تا وی از مجلس خارج شود؛ اگر کسی به ملاقات پیامبر می‌آمد و می‌خواست مصافحه کند، حضرت به او دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا وقتی آن مرد، دست خود را بکشد؛ رسول گرامی همواره در سلام کردن به افراد پیش قدم می‌شد و بسیار به آن‌ها احترام می‌گذاشت (فایضی، ۱۳۷۹، ص ۷۳). سفارش‌های مکرر ائمه هدی علیهم السلام درباره احترام به دیگران نیز مؤید دیگری بر این امر است.

راهنمای تذکر

یکی از ویژگی‌های عمومی در انسان، غفلت است و بنا بر این ویژگی، برخورد انسان با شئون مختلف به طور طبیعی او را در معرض نسیان (فراموشی) قرار می‌دهد و گرد و غبار غفلت را بر چهره داشته‌ها و دانسته‌های او می‌افکند. در این جا «تذکر» وارد میدان می‌شود. جایگاه این اصل در اندیشه اسلامی، به قدری رفیع است که گاه تنها وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همین عنوان، خلاصه می‌شود: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ (غاشیه/۲۱)؛ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

یا این که تمام قرآن را «تذکره» نام نهاده است: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ﴾ (انسان/۲۹)؛ این [آیات] پندنامه‌ای است.

یکی از سنت‌های الهی، این است که بشر را از راه بیان طریق سعادت، هدایت نماید و از تذکر هم در همین چهارچوب استفاده می‌شود؛ زیرا تذکر یعنی این که راه سعادت او را به یادش آورند. نمونه‌های فراوانی از سرگذشت‌های افراد و جوامع در قرآن کریم، به

همین منظور نقل شده است. قرآن جریان طوفان نوح را با تفصیل بیان می‌کند تا: ﴿لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً﴾ (حاقه/۱۲)؛ تا آن را برای شما [مایه] تذکری گردانیم. سرگذشت بنی اسرائیل را می‌آورد و به پیامبر آن‌ها می‌فرماید: ﴿ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ (ابراهم/۵)؛ روزهای خدا را به آنان یادآوری کن!

در آیات جاودانی قرآن، دو عنوان، نزدیک به یکدیگر ذکر شده‌اند: یکی تفکر و دیگری تذکر. تفکر یعنی کشف چیزی که نمی‌دانیم؛ اما تذکر یعنی به یاد آوردن. خیلی چیزها در فطرت انسان - و گاه در تعالیم او - وجود دارد، ولی انسان از آن‌ها غافل است و احتیاج به تنبه و بیداری دارد ... جاهل را باید به تفکر دعوت کرد و غافل را به تذکر و از آن‌جا که غافلان همواره بخش وسیعی از جامعه انسانی را تشکیل می‌دهند، مربیان هم همواره طیف گسترده‌ای از فعالیت‌هایشان را به این جهت معطوف می‌نمایند (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۲۲۲ - ۲۳۰؛ موگهی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۰).

راهبرد آزمایش و ابتلا

«ابتلا» آزمودن است و از آن رو، به آن ابتلا گفته‌اند که گویی فرد در اثر کثرت آزمایش، فرسوده می‌شود. ریشه ابتلا، معنای فرسایش می‌دهد (اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۴۵). در این راهبرد تربیتی که خدای تعالی از آن بهره برده و بالتبع پیامبران الهی یا خود محور این آزمایش‌ها بوده‌اند و یا آزمایش‌کننده مؤمنان بوده‌اند، مراد نهایی این است که فرد بتواند به‌رغم فشارها و اقتضای شرایط، خود مبدأ حرکت و شکل‌گیری باشد. خداوند در مقام تربیت انسان، او را دچار ابتلا می‌کند. از آیات قرآن به روشنی برمی‌آید که انسان‌ها به دو نحو، امتحان می‌شوند: تنگدستی و دشواری، یا غنا و راحتی؛ که البته در حالت اول، به صبر و در حالت دوم، به شکر آزموده می‌شوند. پس هم تنگدستی و دشواری بلاست و هم غنا و راحتی. آیه ﴿تَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ﴾؛ شما را از راه آزمایش به بد و نیکی خواهیم آزمود، می‌تواند به همین دو نحوه آزمایش دلالت کند. «روش تربیتی ابتلا، تنها برای آن نیست که فرد، آزموده شود و بد و خوب یا ضعف و قوت او معلوم گردد؛ بلکه اثر مهم آن، زبدگی فرد است و زدودن ناخالصی‌ها و آلودگی‌ها و نهایتاً جلا و درخشش

وجود او. این پالایش درونی تنها در گرو مواجهه عملی متربی با صحنه‌های ابتلاست و نمی‌توان روش‌های دیگر اعم از موعظه و نصیحت و ... را جایگزین آن نمود. بر اساس روش ابتلا، مربی باید متربی را در کام عمل بیفکند تا او خود پستی‌ها و بلندی‌ها را زیر پا بگیرد و با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها درآویزد و در هر يك، توان معینی را در خود پدید آورد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰). خداوند در مقام تربیت ابراهیم علیه السلام با وی چنین کرد: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ﴾ (بقره/۱۲۴)؛ و چون ابراهیم را پروردگارش بیازمود.

جالب است که ابتلا را به خدای تعالی نسبت می‌دهد، ولی در انتها می‌گوید: ﴿فَأَتَمَّمْنَا﴾ [ابراهیم] همه را به انجام رسانید. اتمام و رسیدن به حد کمال را به ابراهیم منسوب می‌کند. یعنی مربی، به کام بلا می‌افکند و متربی باید به مواجهه برخاسته، کار را به پایان ببرد. در فرهنگ قرآن کریم، این آزمایش‌ها و امتحانات، فقط به افراد مربوط نیست؛ بلکه امت‌ها نیز در معرض این ابتلائات هستند «هر پیامبری که مبعوث شد، خداوند امت او را با مشکلاتی آزمود. امت‌ها اگر توانستند در امتحان الهی همراه پیامبر خود، راه نبرد با دشواری‌ها را ادامه دهند، به سعادت و فلاح رسیدند و سرافراز شدند و اگر در این امتحان فروماندند، از سعادت محروم شده، سرشکسته گشتند. آزمایش، مربوط به همه امم است (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۹۴). چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾ (انعام/۴۲)؛ و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت و بیماری، دچار ساختیم. خداوند هم برای تربیت افراد و هم برای تربیت جوامع، از این سنت الهی استفاده فرموده است.

استفاده از قالب‌های مؤثر

ظرافت دیگری که می‌توان در فعالیت‌های تربیتی خود به خدمت گرفت، استفاده از فرم‌ها و قالب‌های اثرگذار می‌باشد. در قرآن به کرات از این فرم‌ها و قالب‌ها استفاده شده است. مثلاً به کارگیری تمثیل، تشبیه، پرسش، مقایسه، مستندسازی و ... را می‌توان نام برد که از آن‌ها در تبلیغ، بسیار بهره برده می‌شود. نمونه‌هایی از این استعمال‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

تشبیه و تمثیل

امور معنوی و معقول در نگاه اول، برای بسیاری از مردم، صعب الهضم می‌نماید و درک آن به راحتی ممکن نیست. قرآن کریم با تشبیه این معقولات به امور محسوس و مادی، دریافت پیام را برای همگان میسر می‌کند. مثال: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ (ابراهیم/۲۴)؛ آیا ندیدی خدا چگونه مثال زده؛ سخنی پاک که مانند درختی پاک است، ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است!

خدای تعالی کلمه طیب را به درخت پرثمر تشبیه کرده است. آن‌گاه ذهن مخاطب با لحاظ وجه تشبیه فواید درختی پرثمر با میوه‌های خوب و سایه دلنشین و ... را در ذهن مجسم نموده، مشابه این فواید را برای کلمه طیب در نظر می‌گیرد.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْغَنَكُبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْيُتُوتِ لَبَيْتُ الْغَنَكُبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت/۴۱)؛ داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است [که با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته است و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سُست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.

خدای تعالی با ذکر این مثال، سُستی بنیان اعتقادات کفار را به روشنی بیان فرموده است و در واقع آن‌ها را به سوی خود دعوت می‌کند تا بتوانند در سختی‌ها و مشکلات، به او تکیه کنند. در مسیر هدایت قرآنی، موارد فراوانی از این قبیل می‌توان یافت که خداوند سبحان با ذکر يك مثال، معنا را به راحتی در جان مخاطب می‌نشانند. خود قرآن در این باب می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَغُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾ (بقره/۲۶)؛ خدای را از این‌که به پشه‌ای - یا فروتر یا فراتر از آن - مثل زند، شرم نیاید.

خداوند از ذکر مثال (و انتقال مفهوم به این سبک) ابایی ندارد و البته این اسلوب به کار صاحبان علم و اندیشه می‌آید نه هر شخصی با هر روحیه‌ای؛ در واقع، خود این قید

هم تشویق و ترغیب به عقل و فکر است: ﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (حشر/۲۷)؛ این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آن‌ها بیندیشند.

پرسش

در زمینه پرسش هم قرآن مجید دو گونه، نقش‌آفرینی فرموده است: ۱) پاسخ دادن به پرسش‌های افراد که غالباً با عبارت ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنْ ... قُل ...﴾ (بقره/۱۸۹)؛ «از تو سؤال می‌کنند ... [در پاسخ] بگو ...» می‌آید. مربی با پاسخ دادن به سؤالات متربی، هم سطح فکر او را درمی‌یابد و هم با پاسخ‌های صحیح و مفید، او را رشد می‌دهد. به ویژه آن‌که پاسخ، در واقع گمشده مخاطب است که به دنبال آن می‌گردد و زمانی که آن را دریافت، می‌پذیرد و این پذیرش، عمیق‌تر از جایی است که مربی فی‌البداهه مطلبی را به او القا نماید. ۲) گاه خود قرآن، اقدام به پرسش نموده و ذهن مخاطبان را به چالش کشیده، فعال می‌کند. استفهام‌های مختلف قرآنی (تویخی، انکاری، حقیقی ...) نمونه‌هایی از این هنر قرآن است:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ (غاشیه/۱۷)؛ آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ اللَّهِ﴾ (نمل/۶۰)؛ همراه با الله، خدایی هست؟

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَيْنَهُمَا﴾ (نازعات/۲۷)؛ آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را بر پا کرده است؟

پرسش‌هایی از این دست، مخاطب را به فکر می‌اندازد و نهایتاً با دریافت پاسخ این سؤالات، او را رشد می‌دهد.

مقایسه

مقایسه عناوین و گروه‌ها و افراد نیز فنی است که برای اثبات حق و بطلان باطل، در فرهنگ قرآن استخدام شده است:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر/۹)؛

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟

﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾ (انعام/۵۰)؛

آیا نابینا و بینا یکسان است؟

﴿يَا صَاحِبِيَ السَّجْنِ ءَأَرَبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (یوسف/۳۹)؛

ای دو رفیق زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

مستندسازی

روش دیگری که برای تسهیل تکالیف برای مخاطب قابل استفاده است، مستندسازی و متقاعد کردن مخاطب با این روش است. مثلاً قرآن کریم دربارهٔ روزه از چنین شیوه‌ای استفاده نموده، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ (بقره/۱۸۳)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده است؛ همان گونه که بر کسانی که

پیش از شما [بودند] مقرر شده بود.

این اسلوب، سختی تکلیف را در نظر متربی می‌کاهد و رغبت او را برای تن دادن به تکلیف، فزونی می‌بخشد. استفاده از چنین قالب‌های کلامی و صنایع موثر ادبی در سیره انبیا نیز فراوان به چشم می‌آید. ابراهیم علیه السلام در مبارزاتی که با بت پرستان داشت، از شیوه پرسش و پاسخ استفاده کرد و با اقتدار کامل، بطلان پرستش ماه و خورشید و ستاره و ... را اعلام نمود و از میدان مبارزه، سربلند و پیروز بیرون آمد (انعام/۷۴ - ۷۸).

﴿أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ (انبیا/۶۶)؛

آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟

حسن ختام این بخش را نیز یکی از تشبیهات حضرت خاتم الانبیا، پیامبر اعظم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌دهم که وقتی یکی از اطرافیان حضرت به ایشان پیشنهاد داد

که به جای حصیری که آثارش بر پهلوی مبارک آن جناب علیه السلام مشهود بود، زیرانداز بهتری تهیه شود، آن وجود مقدس در پاسخ فرمودند:

«ما لی و للدنیا، ما مثلی و مثل الدنیا الا کراکب سار فی یوم صائف فاستظل تحت شجرة ساعة من النهار ثم راح و ترکها»؛ مرا به دنیا چه کار؟ مثل من و دنیا نیست، مگر مثل کسی که در روز گرم در حال حرکت است، پس ساعتی [برای استراحت] زیر سایه درختی قرار می گیرد و پس از استراحت آن را ترک می کند! (ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱).

نتیجه

راهنماهای تربیتی قرآن را می توان از جنبه های مختلفی به بحث و بررسی گذاشت. آنچه در این مقاله به تحلیل آن پرداخته شد، پیگیری این موضوع در سه محور «بینشی/شناختی»، «گرایشی» و «رفتاری» بود. در تعریف راهنبرد بینشی/شناختی گفته شد که مراد، آن دسته از گزاره های قرآنی است که بینش و آگاهی عمیق نسبت به مسائل گوناگون دینی از قبیل مبدأ، معاد، حقیقت دنیا و حقیقت انسان را در افراد ایجاد می کنند و از این راه، در انسان تحوّل درونی به وجود می آورند تا زمینه برای تغییر رفتار بیرونی انسان فراهم شود. در ذیل این راهنبرد، به چهار مقوله بینشی/شناختی «دعوت به تعقل و تفکر»، «توجه دادن به معاد و آخرت اندیشی»، «یادآوری نعمت ها» و «عبرت آموزی» پرداختیم. بخش دوم راهنبردها راهنبرد گرایشی بود. آوردیم که مراد از این راهنبرد، آن دسته از گزاره های قرآنی است که در آن ها، راهکارهای افزایش میل و انگیزه درونی نسبت به انجام دادن تکالیف و دستورات الهی را در انسان ایجاد می نماید. در ذیل این مقوله، به پنج مورد از این راهنبردها اشاره کردیم: «پرورش ایمان»، «پرورش محبت»، «توبه و بازگشت»، «انذار و تبشیر»، «پاداش و تنبیه». در بخش سوم، به راهنبردهای رفتاری پرداختیم و در تعریف آن آمد که آن دسته از گزاره های تربیتی قرآن است که مستقیماً با رفتار متربی سروکار دارد و مربی می خواهد

با استفاده از این گزاره‌ها، ضمن تغییر و اصلاح رفتارهای نامناسب، رفتارهای مطلوب را در وی ایجاد و تثبیت نماید. در ذیل این راهبرد هم به مباحثی از جمله بیان الگوی اخلاقی تربیتی در عمل، اسوه‌سازی، تعظیم شخصیت متربی، تذکر و آزمایش و ابتلا پرداختیم.

منابع

۱. ##قرآن کریم. ##
۲. نهج البلاغه. ##
۳. ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند، بیروت، دار صادر. ##
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن (بی تا)، تاریخ ابن خلدون، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم. ##
۵. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل (۱۴۱۶)، لسان العرب، الطبعة الاولى، بیروت، داراحیاء. ##
۶. احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵)، عوالی اللالی، قم، سیدالشهدا. ##
۷. اسحاقی، سیدحسین (۱۳۸۱)، سلوک علوی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.
۸. اصفهانی، راغب (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، دارالعلم الشامیه، چاپ اول. ##
۹. _____، (۱۳۷۹)، مفردات الفاظ القرآن، تهران، حوراء، چاپ اول. ##
۱۰. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران. ##
۱۱. باقری، خسرو (۱۳۸۲)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران، مدرسه، چاپ هفتم. ##
۱۲. بدیعیان گورتی، راضیه (۱۳۸۸)، خردورزی و شیوه‌های خردپروری در سیره امام حسین علیه السلام با تأکید بر واقعه عاشورا، تربیت اسلامی، شماره ۹، ص ۹-۲۳، قم، سبحان. ##
۱۳. بلاغی، سیدعبدالحجت (۱۳۴۵)، حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر (تفسیر بلاغی)، قم، حکمت، چاپ اول. ##
۱۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶)، سیره پیامبران در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول. ##

۱۵. حویزی، عبدعلی بن جمعه العروسی (بی تا)، تفسیر نورالثقلین، قم، علمیه، چاپ دوم. ##
۱۶. داوودی، محمد (۱۳۸۸)، تأملی در هدف تربیت اعتقادی، تربیت اسلامی، شماره ۹، ص ۴۷-۶۱، قم، سبحان. ##
۱۷. دلشاد، جعفر (۱۳۹۰)، معنانشناسی بصیرت در قرآن کریم، مجموعه مقالات بیست و هفتمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم، ج ۳، ص ۴۷-۹۱، تهران، اسوه، چاپ اول. ##
۱۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم. ##
۱۹. دهقان، اکبر (۱۳۷۸)، یکصد و پنجاه موضوع از قرآن کریم، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، چاپ سوم. ##
۲۰. رابرتسون، دیوید (۱۳۷۵)، فرهنگ سیاسی معاصر، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، نشر البرز، چاپ اول. ##
۲۱. زیدان، عبدالکریم (۱۴۱۹)، المستفاد من قصص القرآن للدعوة والدعاة، بیروت، مؤسسة الرساله، چاپ اول. ##
۲۲. سبحانی، جعفر (۱۳۷۵)، منشور جاوید، قم، موسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول. ##
۲۳. سید ابن طاوس (۱۳۶۷)، الاقبال الاعمال، تهران، دارالکتب الاسلامیه. ##
۲۴. شریعتمداری، علی (۱۳۶۰)، تعلیم و تربیت اسلامی، نهضت زنان مسلمان، چاپ ششم. ##
۲۵. شهید ثانی (بی تا)، مسکن الفؤاد، قم، کتابخانه بصیرتی. ##
۲۶. صدری افشار، غلامحسین (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی (یک جلدی)، نسرین حکمی، انتشارات فرهنگ معاصر. ##
۲۷. طباره، عقیف عبدالفتاح (بی تا)، مع الانبیاء فی القرآن الکریم، بیروت، دارالعلم للملایین. ##

۲۸. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، چاپ پنجم. ##
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۶)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول. ##
۳۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱)، *مصباح المتهجد*، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه. ##
۳۱. فایضی، علی (۱۳۷۹)، *تربیت روش های اخلاق*، تهران، طراحان نشر، چاپ دوم. ##
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، *العین*، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، چاپ دوم، دارالهجرة. ##
۳۳. فیروزآبادی، شیخ نصر الهورینی (بی تا)، *القاموس المحيط*. ##
۳۴. فیض الاسلام، سیدعلینقی (۱۳۷۷)، *ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه*، فقیه، چاپ چهارم. ##
۳۵. قائمی، محمدرضا (۱۳۸۲)، *روش الگوی در تربیت اسلامی*، مجله تخصصی معرفت، ش ۶. ##
۳۶. قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵)، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی. ##
۳۷. کاشانی، ملافتح الله (۱۳۴۴)، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوم. ##
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم. ##
۳۹. مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۷)، *ب حار الانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم. ##
۴۰. محمدی ری شهری، محمد (بی تا)، *میزان الحکمه*، دارالحديث، چاپ اول. ##
۴۱. مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹)، *من هدی القرآن*، دارمحبی الحسین علیه السلام، چاپ اول. ##

۴۲. مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، *جاذبه و دافعه*، تهران، انتشارات صدرا. ##
۴۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۶)، *سیری در سیره نبوی*، تهران، صدرا، چاپ دوم. ##
۴۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران، صدرا، چاپ چهارم. ##
۴۵. مغنیه، محمدجواد (۱۹۸۱)، *تفسیر الکاشف*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ سوم. ##
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۲)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هیجدهم. ##
۴۷. موگهی، عبدالرحیم (۱۳۷۷)، *تبلیغ و مبلّغ در آثار شهید مطهری*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول. ##
۴۸. مهدوی، سیدسعید (۱۳۸۱)، *نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن*، قم، بوستان کتاب، چاپ اول. ##
۴۹. نوری، حسین (۱۴۰۸)، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آلالبیت. ##